

بزرگ خود هر سال انفقرا و مساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم و زیاران مدینه منوره مشرفه
و نجف اشرف و کربلاء معلی و شهر مقدس و دیگر اماکن متبرکه زاد هم اشد شرفاً و تعظیماً بذات معمول مقرر کرده
بسیار و سعادت داین حال مینمود و در بیماری مجموع عمارت و بقاع و بساطین مبلغ هفتاد و یک
هون که هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابو طالب که ناظر شاه
بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج درآمد و در آنک روزگار آبادی شهر مینویسواد
حیدرآباد از بلده تا قصبه نرگه پوره و ابراهیم پین و پین چرو و بهونگیر و نامی ملی که در چهارست بلده
مذکور واقع اند تمامی فضای بوشت و سحر ای باغ و بوستان گردیده نصارت بخش بسیار ناظران
اولی الا بصار بوده است اما در آن ایام بلده حیدرآباد شهر پناه مذاشت خانهای خلعت الله مع
چهار و پنجاهی جمعیت سپاه جا بجا متفرق آباد بود درین ایام که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت
بخیریت بسبب این است فرمودن شهر پناه حضرت مغفرت آب در عهد خود داخل شدن بروجات
اندر و ن شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک حبیبه زمین همدست شدن خیل شکل
در بعض جاها مثلاً در راسته چارمنار و چوک و سینی علم رویه با برابر زمین فرزش کرده میدهند برین هم
میشود و بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی همدست شود یاوری قسمت است معهد ابرو و نجات نیز خانه
متصل خانه پهلوی پهلوی ندر و چنانچه از دروازه چل قدیم تا بقبله گو لکنده جانب مغرب آبادی بیرونی
پیوسته و از دروازه یا قوت پوره تا بسروزرنگ جانب شرق رسیده و از دروازه دلی تا به الوال چهار
صاحبان انگریز موسیلم با زار حسین ساگر جانب شمال ملحق گشته و از دروازه علی آبا تا چشمه بی بی مؤ
چهار و ن جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نامو باغ حضرت قدسیه که جلالتش کوس در
شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه بی بی عبارت است از چشمه آب که بالای کوه است و
عورات دختران ناکند از برای زودی کتخدانی اینها بر روز غنچه در آنجا برده از آب چشمه

مذکورہ غسل مکیانینہ و فاتحہ بنام مبارک جناب حضرت سیدۃ النساء العالمین فاطمہ الزہراء علیہا الصلوٰۃ
 والسلام میکنند و چند خمش بن بقدرت جناب اقدس الہی و بہ توجہ آنجناب دختران فایزہ و سنجلیخ میشوند
 عادت معمولی و تا حال جاری است صاحب گیم صاحبہ زوجہ امیر الامیر الملک بہادر مدار الملہام سرکار
 مکانی عالیشان و دروازہ کلان با باغ و چمن با حدیث در آورده اند کہ خلفت خدا را اراہ تمام
 شدہ جای خوش فضا است و در بلکہ خانہ بر خانہ واقع کردہ بعض جاہازین ہست بالکل نمیشود و صلا
 و مطلقاً محض از کثرت خلالت کہ مردم ہفت اقلیم در بلکہ جمع شدہ ہزار ہا ملازم سرکار اند و ہزار ہا کسب
 کمال اوقات بسر می برند و بگیم بازار بلکہ علمانیہ است کہ مردم آنجا مردمان بلکہ ہزار ہا انیشناسند
 و اگر بر سر ہر استر بلکہ ہفتین و تقصیر کنند کہ چند کس از اشنا یا از واقفین بنظر می آیند پس بعد گذشتن
 صد کس بیگانہ یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچہ در راستہ چوک و سینی علم در استہ شاہ علی بندہ
 و بر چہار راستہ آن و چار کمان در راستہ تالاب و امیو چوک و میر چوک و دیگر راستہ ہا بوقت
 مرو سینہ لبینہ یک دیگر می سپردون آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانہ و پالکی امرایان نمیتواند
 بروہ کہ کثرت آدمیان تو بر تو و ایامی باشد و کوچہ اور بلکہ بسیار ہاند و باشندگان قدیم بعضی سالہ
 ہر گاہ بکاری میروند یک کوچہ نووری کی از محارمی بنید کہ گاہی نہ دیدہ بودند الغرض آن بادی حیدر آباد
 از عدل و بدل و نوال سریر آریان سلطنت صیفیہ علی الخصوص از ترحم و شفقت بندگان عالی حضور
 پر نور آدم اللہ اقبال امیر و کمال است یک عمارت ادنی کم مقدور از یک لک روپیہ کم نیست
 تا بہ صاحبان مقدور چہ باشد قطعہ مروج بسیار زیور گاش بہ بیست ہزار ہا از دم سنبلش ہا و درختانش طوبی
 صفت ہر ہر ہر آورده ہر اوج افلاک سر بہ مساجد و گنبدہای کہ نہ بسیار کہ در اطراف بلکہ مذکورہ
 بنظری آیند ہر ساختہ و پرورختہ امرای و کہنی قطب شاہ اند در ہر جا کہ با جمعیت ہر ہی خود ہر خود
 آمدہ چھاؤنی میداشتند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علمانیہ بنا نہادہ اند تا محتاج مسجد

و گنبد یکدیگر نشوند که در میان و کهنی با انبیتی بقایت مییوب است لهذا بسیار مساجد و گنبد های کهنه
اطراف بلده تا حال موجود اند انقصه همین معدلت محمدرضا قلی قطب شاه با و شاه از آبادی بلده حیدرآباد
هر سال مبلغ چهار لاک هون که چهل هزار تومان باشد محصول سائر بلده بجز آنه عامه در اصل میگشت و مجموع
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ مسموره و العامات سادات و علما مقرر بود و مولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و سلم تباری بزم حنبت آیین میشد و هم چنین هر سال مبلغ بعد زینت
مجلس قریب یک لاک هون صرف کندوری و خوشبو و پودا و شرفیات کافه خلایق میگردد و نیز هر سال
خرج لنگر آینه اشقی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ لنگر
صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم مقرر بود که بستمحقیقین میرسانیدند و این زر را زر
عاشوری می نامیدند و چون بلال ماه محرم میدید کلاه خسروی و جامه شریاری از سر و بر آورده بلباس
سیاه ماتمی الفت میکرد و تمامی غریبارا کسوت سیاه و سبزه از سر کار میداد و در عمارت عالی یکی متصل دولتخانه
شاهی و دیگر در بازار و السلطنه حیدرآباد ستمی با علاوه بنا کرده ده هزار طاقچه های روشنی چراغ
هر شب می فروختند و خود با مجلسیان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب مرثیه در علاوه متصل دولتخانه
بگریه و ماتم آل عبا می پرداخت و مبلغ یک لاک هون خیرات دست خاصن ستمحقیقین میداد و مبلغ کلی هر سال
به خدام بیت الله شریفیه و دینه منوره و نجف اشرف و کربلا معلی و مشهد مقدس و اماکن مکرمه و دیگر میرستاد
و چنان مقرر بود که از مقیم و مسافر هر کس که شادی و ختر یا پسر خود میکرد با جمعی از رقاصان چون بر در
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سر کار عبوس و نوشته می یافت و هر کس ختنه و پسر خود کنانیده
می آمد خلعت نومیگرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله آمدی بهره ور گشته میرفتی و هر حاجتمند که
بواسطه مقربان در گاه سیر سید بمقتصر خود کامیاب میگشتی معنی مبلغ دو لاک هون مال زکات موقوف
منوده خلایق را از اذیت بر بهمان سفاک میباید ساخت و در مدت سی و سه سال سلطنت خود کم نقل احد

نفرمود بوقت ضرورت رجوع بشهرت مینمود و در سنه یک هزار و سی و هجری تیماری عاشورخانه باوشاهی
 پنج شخصت هزار روپیه برای تعزیه داران امام علیہ السلام یافت ارتقا داد و از ده درگاه
 در آیینان علمهای جواهر و طلا و نقره و غیره استادمیکرده بودند و در عشره محرم الحرام هر روز نخت طعام
 اقسام اقسام روزینه دوازده صدر روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده من نخمه برائے
 تعزیه داران و غیره موخیرات هزارهون مقرر کرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنام عاشورخانه
 مذکور پیشانی رواق اندرونی سیومی سنه یک هزار و سی و هجری باب ظلام قوم است که بنام سلطان محمد قلی
 قطبشاه نوشته و در عهد سلطان عبدالشہید سلطان مذکور نقاشی کار ولایت صید نموده نام
 سلطان عبدالشہید باجا نوشته اند درین زمان که سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و شصت هجریست غیر از
 چار منار مسجد جامع و چار کمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دار الشفا اثری از ان عمارت
 دیگر باقی نمانده و بجای دولت خانه شاهی محلهها و خانهای خلق الله از لونی تا اعلی آباد گشته اند
 در وازه شاهی فرین بسراجم طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدلی فرستادند اما عاشورخانه
 بادشاهی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده گاڑیخانه سرکار بود در عهد حضرت غفر اناب میر نظام علیخان
 بہادر سبی نواز شعلینان بہادر شہید ابار دیگر دستنی پذیر گردید علمهای سرکار استاد کردند برائے
 اخراجات حدام و حفاظ و فرائشان و خاک روبان و نقار چیان نوبت و گھڑیال نوازان و غیره
 جاگیر دوازده هزار روپیه سالیانہ مقرر گردید و در ہر عشره محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
 تاب طالب شہزاد و نیز جناب خدیو حق آگاہ منقرت منزل سکندر جاہ بہادر علیہ الرحمۃ و رحمہ خود یک شب
 تشریف آورده ملاحظہ روشنی چراغان کنکر کہ عبارت از تختہ بندی ای چراغان است و شیش آلات
 آویزان و شمع بستیہا ہزاران ہزار سفیر نمودند الحمد للہ و المنہ کہ این سعادت کبری و اعتقاد عظمی دین
 زمان فرخندہ آمان از جانب حضور پر نور از یکی ہزار و از اندکی بسیار بن سجد و شمار از سالون

زیاده تراست صریح تاریخ تیاری مجدد که در عهد حضرت غفرانکتاب نوزادند مرقده بطور آمده بر سر
 دروازه کلان صحن عاشورخانه مذکور از طبع زاد نوانش غلیخان بن شد امر قوم است مستصر
 باب فیض امام عالیمان به که سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و نه میشود و فضل از یزد متعال حضرت بندگان
 عالی مظلای عالی پسران تاریخ ششم شب نهم عشره محرم بحال اعتقاد رونق افزا شده روشنی
 معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بالغام و اکرام فراوان سرفراز نمودند و قریب سه پیر شب
 بدو تختای عالی مراجعت نمایند و بوقت اشباع مرثیه نهایت خلوص و خضوع و خشوع وقت بسیار بصیبت
 خیزل آنکه اظهار بی اختیاری فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه
 پیش از دو ماه از محرم بحیث اخراجات و تکالیفات زیاده بدروغه عاشورخانه بادشاهی محنت نمایند
 و در وقت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فرامیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت
 بلند عاشورخانه سر او میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر هر وقت کنول
 فراوان دارد و عالمی از تماشاایش مفرست که هیچ اقلیه منظر احدی نه آمده بجز دیدنش عالم حیرت میشود
 طرفه اتفاق اینکه یک سال در سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری خود بدولت و اقبال اندرون
 عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزا شده بودند که شخص با ساز و براق و
 قرابین بست خدا بیتی می پدید اند که بکدام حمایه اندرون پرده دروازه از چوکی و پره ها و امیران
 و منصبه اران و غیره هزاران مردم در آمده بجانب حضرت قصد نمودند و آنوقت چون بلاخطه رسید اراده
 فرمودند که از ضرب بندون خاصه خود کارا و را تمام سازند نظر برد ریافت احوال بجات شاهانه و
 شجاعت موروثی خاقان تامل فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر عرض بگی بجز برت کامله ذالی
 عقب او اندرون صحن عاشورخانه در آمده به مقابله و محاربه اش رسید و با هم زد و قهر حمایه های ساز و
 براق بمل آن بهادر مغرب یک ضرب پای خوشی که بالای سینه پر کینه اش زد او را از پا آورده زیر انداخت

و از ضرب شمشیر او دامن زشت بهادر مذکور تمام دور جامه قطع شده در افتاد و این همه معامله خود بدولت
 و اقبال چشم جهان بین ملاحظه فرمودار شاد گردید که او را از جان بحفاظت دارند لبه عشره محرم چون دریا
 نمودند سزای کرده اش از جمله واجبات برای بند دولت مورث در بار جهانگذار گردید پیامی نسیل بسته شد
 و بهادر معرود الطاف شادان گشت التقصیر کیفیت تشییر موملورک و نامزد گشتن ملک امین الملک بجانب
 کندهاری کوره و حضرت سلطان نیز بد آنجانب و بهر میت نرسیم راجع و سخر شدن قلاع آن و تشییر قلعه پنکندره
 و محاربه به فضل خان حواله در مرضی نگر بالشکر و نکست پی پی رای بیجا نگر و محاربت و مجادلت امر او خوانین و
 بدولی ستم خان و فتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نامزد گردیدن اعتبار خان و علم خان و
 بهالی را و و خان خانان لغزاسی کفار و بیان مخالفت علم خان و خانانان و بهالی را و و بعضی سرداران
 جانب مرضی نگر و مهور شدن امین الملک مذکور نیز بجهت دفع شرار باب فتنه و شرر و نصرت یافتن ایشان
 و لوای سلطنت بر افترا شدن قلندر و سرحد بیجا نگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن
 بر آن پیدا گرد آمدن بهای بلند بر درگاه سلطانی و سرفراز شدن بصب موروثی و مخالفت و زید
 آنها و بسزای رسیدن چه سب المعروضه بر لاسخان و رفتن ملک امین الملک و تنباهی کافر لغتخان و اتصال
 بی دنیان عبرتیه شمال را جبهه درمی و کشته شدن راوت را و و فرار نمودن هر چند در و فتح چلیو مخالفت
 کشته راجع و نصرت یافتن لشکر منصور و سرفراز شدن سید حسن بسپالاری کشتکویه و نقولین وزارت
 و جلوه الملکی سیادت پناه مرزا محمد امین و نیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابوالمظفر شاه
 عباس و ارای ایران بر ستم سیالت در سینه یکبار هجری بحبت از دیاد محبت و و داد با بهدای ای لایقه
 از ان جمله تاج مرصع مشحون بلکالی آبدار و کمر خنجر مرصع مکمل بحوا بهر نصیب و چهل اسب عربی نژاد بازمین و
 لجام مرصع عتبا سهای عمده زنگار مرصع و موازی پانصد توپ مخمل و طلسم و زنگار زلفبت اعلی و
 پانصد توپ مخمل و زلفبت و طلسم و میلاک بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت قالیس کرمانی

و خوش قیامی دوازده درعی و دیگر تحف و هدایای ایران و پارو و تشریفیات خاص و نوازشات شاهانه
 سرفراز شدن و سیل با صد نفر همراهی خویش و فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش
 را معه هدایای لالیقه شاهانه هند و کن که مدت پنج سال کار فرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند
 بجانب عراق و یافتن النعام مشیاریان و ذکر جشن سوری شادی شهزاده فرزند حکیم سلطان محمد
 بر او زاده سلطان که در حد کشف خود پرورش کرده با صد بیست و شش نامزد فرموده بود و وقت آرائی شوره
 پشتان در بازار حیدرآباد و السلطنه و بنزایین آنها و فساد طغیانان خدا بنده برادر خاقان مقیم
 شدن او در قلعه محمد زکریا و مخالفت و ستاد یوز نامزد شدن جنگیر خان و تخریب ولایت کفار و نشانیدن کشتا
 راجه را بجای و ستاد یوز در قلعه درنگل با مر خاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و سیصد زنجیر نعل
 و همین پیشکش مقرر شدن از هر سال در سرکار و رونق افزای سلطان در مکان مرزا محمد امین و گذراندن پیشکش نیافت
 سی سرب عربی با زین و لجام مرصع و ست زنجیر نعل با طلا ساز و نقره و یک کمر بند مرصع با چهارده قرص جواهر گوناگون علی و آینه
 در درجوری دوری که جواهر آبدار و لالی شاهوار با طاقش محیط بود و چهارده مصحف با علاقه مرصع و دست ننگری غوری خوشنما اثر
 دو دست شال کشمیری نفیس با یک و پنس زلفست قالی خوشقانی و سی عدد نمد تکیه و کرامی طویل و عریض
 و طبقتهای زرین پر از جواهر الماس و یاقوت و زرد و شامه های عنبر مکمل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای
 برسی و بحری و اطعمه گوناگون و شراب و فواکمهات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه النعام بار باب
 طرب و قصر خوانان و غیره و سرفراز شدن مشارالیه از چادر زری خاص که گرفت خاقان بود با صلاح فاخره
 دیگر و پنج سرب عربی با زین و لجام مرصع و پنج زنجیر نعل با طلا ساز و نقره و نامزد شدن اسیرونایکواژی
 بجهت شرف و ثواب و نیت راجه و شرف و نعتن میر جمل مذکور به تنبیه او در سنه یک هزار و ده هجری همراه تاریخ
 قطب شاهی و غیره واضح خاطر ارباب ادراک میکرد و با ندانیه و طول کلام جمالا اختصار بعمل آمد و چنان معمول
 در بار بود که هر صبح امر خوانین که برای مجرب حاضر میگشته همراه سیاب سفار خیز و خراگاه همراه خود آورده و جلوه داد

شاهی حاضر میباشند از همه سبب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی برای روانگی به سرتی و جانبی که صد و یازده
 همون آن بروند محتاج به تیاری سامان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند و تفریق تاریخ
 پانزدهم ماه ذی قعدة که سینه یکزار و سبست هجری شب شنبه وقت صبح روح پر فتوح آن شهر یار دریا نوال از عازمه
 جانگاہ قضا کرده بسجرت الینیم پرواز فرموده کل من علیها امان و یسقی وجهه ربک ذوالجلال
 و الا کوام در لنگر فیض مدغون گردید بهت سلطنتش سی و سه سال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گنبد
 اوقاف حال قیام است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زبان و قلم نوا پسند

از هزار یک و از سیار اندکی است

ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش تسبیح بیاد است
 و نقابت مرتبت ششتری سپهر منزلت خورشید این فلک فضل و کمال هر سپهر آسمان عزت و اقبال مرفعی ممالک
 اسلام مقتدای طوائف امام الوائش بتائید البیوم میر محمد میون استرآبادی که کن السلطنه و وکیل مطلق
 و پیشوای این دولت بود رسید که نولد این مولود مسعود مذکور اوایل روز چهارشنبه است و بیوم شهر
 بیع الثانی سنیکه از یک هجری واقع گردید این قطعه تاریخ بقول حسب تاریخ قطب شاهی منظر است
 گذرانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است به سده ششیر کامرانی میسر سوخته دو دمان
 ترکمانرا خوش چراغی بر فروخت به پرتوشن زاده بر چرخق تا به درگرنار و نون عز و شرف سلطان محمد انکه است
 هر دو عالم یک صدف از بهر آن خالی گره به خواستم تاریخ آن فرزند دگوه عقل گفت به اول کام است و
 فیروزی و اقبال و ظفر به چون دعایه زمین زبید انم از ان میگویش به هر دو عالم شوی در ظل اقبال پرت
 سلطان محمد قلی آن مولود مسعود در از روز تولدش در ظل عاطفت خویش لغز زندی خود مشهور فرمود
 هر گاه چهار سالگی رسید بانسوادان کامل علوم و فنون سپرد و بعد بلوغ صبیحه خود را باز دو آتش در آورده

البواب بحجت و سرور بر روی خلایق مفتوح گردانید در چنانکه مزاج سلطان از منبج اعتدال بیرون گشت
 و بباب جانشینی و ولی عهدی سلطان محمد مذکور بمیر صاحب موصوف مثل ایط تمهید و تاکید بجای آورد و قیقه
 فرزند داشت بر طبق آن میر محمد موسی پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بخت جوانبانی و میر خاقانی نشانیده
 از تمامی امرا و خوانین و سپاه و غیره بحجت گرفته در سر انجام تدفین و تجهیزش مصروف گردید و این واقعات
 یعنی حالت و جلوس و دفن در یک روز و در شنبه هفدهم ذی قعدة سنه یک هزار و سست هجری بوقوع آمد الفقه
 چون سلطان محمد قطب شاه بخت نشست امرا و خوانین و اعیان دولت را بنوازش نشانانند و عنایات
 خسروانه هر چون منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت و قیقه از ذقالبق الطاف و حرم نامرعی
 نگذشت و ملازمان درگاه را باضافه مشایره قدیم خوشدل و راضی و شاکر گردانید هر گاه خبر جلوس او
 بسبح خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادل شاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سو و رضی نظام
 شاه میر ابو الفتح بحجت ادای سهم تعزیت و تنبیت با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسلوب سیده مورد
 الطاف و عنایات خلاصه و آخره و اسپ و نیل و نفود گشته جوابات اتحاد آسود حاصل کرده بخوش حالی و
 شادکامی حضرت انصاف یافتند و در راه بیع الاول سنه یک هزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین در حله
 رخصت زیارت حرمین شریفین زادها الله شرفاً و تعظیماً و او ده هزار بیون برای خرج راه مرحمت نمود
 و سنه مذکور در راه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مانند رانی را بحجت دفع شرف و ادب
 و شتر روانه انظر فرمود و او کینه تسخیر در گردن نهادند اخته و حلقه اطاعت در آورده منظور نظر سلطانی
 گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محفل که آن از محذرات سلطان مغفور است عمارتی شش برج چهار
 طبقه برای ادای سهم عدل و داد بنیاد نهاد تا هر کس که مستغاثی و فریادی بداد خواهی از در در آید
 بی وساطت احد عرض حاجت خود بسبح سلطان رساند و بمقتصد خویش کامیاب گردد و در راه پرتاب
 راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه خیل هر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار بیون که سی هزار

توان باشد معاف و مرفوع القلم فرموده عالمی را نجات داد و سزا خبر صلح سلطان مرحوم مغفور
 محمّد علی قطب شاه هرگاه بسبح علی حضرت سلیمان مرت سکن رحمت زبده و خلاصه دوران نبوت
 ابو الفتح شاه عباس رسید بنابر شرط مجبوتی که بدو و دمان قطب شاهی بود ایالت پناه حسین بیک قباچی
 را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تعینت با تحف و هدایای لایق روانه نمود
 و او سوار مرکب جهاز گشته در عرض چند وار و بند روایل گردید از رسیدن خبر در خوش سیادت پناه
 میرزین العابدین مازندرانی را که بوقور فضل و خرد و تصف بود با تشریفات خسروانه و در خرج لایق
 برای آوردنش به بندر کوز فرستاد و قرار رسیدن در گاه در هر منزل مقام مرام ضیافتها بوقت رسیدن
 رسانید چون بسپرد ولایت ممالک محروسه رسید عمده انجمن انبیا قلی خان را مجدداً با جمعی از مقربان
 با استقبال متوجّه گشت و در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از خیر شرح و بیان کشیده حسین بیک
 و رفقای ایشان را لایق الطاف مفتخر و مباهای گردانید چون نزدیک بدار السلطنه رسید در کالایچه پوزه
 بتاریخ و هم حرم الحرجب سزایکنار و بست حاکم ایالت پناه از بساط ابوی سرفراز گردیده از جانب
 اعلی حضرت اشرف السلاطین اظهار محبت و موافقت پیش از حد و نهایت نموده مکتوب صد اوقات سلوکی
 که در ذیل این داستان بمنس نقل آن بار قام می آید با تاج مصحح و کمر بند و شمشیر و کمر خنجر مکلان بخواهر آبدار
 و پناه سر اسپ با دیو پیمای بیک تگ همه قابل سواری شانان بازمین و لجام مصحح و عنایانهای زرکش
 و سیصد توپ زلفیت میساک کار خواجه عنایت نقشبند و دیگر هدایا از نظر انور گذرانید و بجلاعه قاخره و
 الطاف خسروانه اختصاص یافت و شهاب و لغز از غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بود نیز تشریفات
 و انعام سرفراز گشته بمنزلی عالی و وسیع بجهت نزول همه با مقرر گردید و مدت دو سال و چهار ماه شارالیه
 را توقف واقع شد هر سال موازی بست هزاره چون خارج از تشریفات و اسپ و فیل و غیره بمومی الیه
 عاید میگشت در او اسطوخودوس و لقیعه سزایکنار و بست و پنج بیک فضیلت و ایالت پناه شیخ محمد خاتون را

که عمده مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تخت و هدایای فراوان و مرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی و اقمشه که مدتها عالمان درگاه در تمام آن سعی موفوره ظهور رسانیده بودند
برفاقت مومی الیه مقرر نموده و چهارده هزارهون برای خرچ راه بحسین بیگ محبت فرموده از راه
برمان پور روانه جانب ایران نمود **نقل مکتوب اعلیحضرت سلطنت و معیت پناه شوکت عظمت**
دشگاه ایت و جلالت انتباه مهم و بیانی الدوله و الاقبال مشیدارگان النصفه و الاجلال
بالسیر سلطنت و کامکاری شایسته مسند سروری و هماننداری المنصوص بنیایات الملک الملک
نظام السلطنه و الایالت و الشوکره و العظیبه و الایست و النصفه و الاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطاوت محبت انجام و دعوات ملاطفه بیان بودت فرجام المبالغ و ارسال و اشته همگی تو خفاطر
مهرگزین و تعلق متمیز میبودت آمین همایون ما بان نظام اسباب سلطنت و دستگامی و اعتدال لوائے
نصفت بلند نامی آن اعلیحضرت بافضلی مراتب کمال درستی در ارج غر و اجلال متعلق و مقرونت و
و مطالب و ارب دو جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد از آنهای رای صداقت آرای سیکر و اند
در صنیکه خبر ملالت اثر و اقوه با یاز محبت پناه عم غفران دشگاه آن عالیجاه سلطنت و اقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشئه فاینه عدازلی اعتبار جدائی اختیار نموده بارامگاه بقای پویشند بمقتضا عطاوت
و اشفاق حمیلی و علاقه اتحاد و یکدیگر که نیامین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینه متمیز محبت
تا اثر نشئه کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خبر حجت اثر قایم مقامی و داری آن
بالسیر سروری و هماننداری بمسابع اجلال رسیده رنگ ملال از آئینه خاطر زد و وجود دنیای
فانی ناپایداری محل حوادث و سکاره و حکم قاطع کل نفس ذایقه الموت بقای نوع انسانی از
مقول متمنات و راه عدم پیمای قرار یافته کافه مخلوقات است نقوس قدسیه انبیای عظام
و اولیای کرام که محرمان امر غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند که لول کریمه ارجعی الی ربی راضیه مرضیه

از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و داغ عمرنا پایدار حیات دوروزه مستعار
 نموده اند نسبت است که آن بادشاه عالیجاه در حد و نشان قضیه یار برهنونی گوهر شتاب
 عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبایی تمسک بست بدین عطره عظمی شاکر و مسرور باشد بحمد الله و المنة بعون
 عنایات الهی سریر پادشاهی آن خا نواده علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ
 آن سلسله فرخنده در درجای والوق است که تا عم غفران پناه نکرده مستغرق رحمت حی الاموت بوده
 باشد بقای عمر السلطنت و شوکت و متکاه بوده از عمر دولت تمتع بر خوداری یابند چون حسن اعتقاد
 ایشان بخاندان طیبین و طاهیرین بر عالمیان انظر من الشمس و مصادقت فیما بین از قدیم الایام سمعت
 ظهور در لازم نمود که از مخلصان حرم عزت را بکسب پرستش حال لغزیت و مبارکبادی سلطنت و داد و دهی
 آن اعلیحضرت فرستاده شود لهذا فرستاد پناه مقرب العلیه عالیجسمین بیگ قیامتی را که از خدمتگاران
 بسا مقرب و منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آمین از روی کمال
 شوق مصحوب و ارسال سائیم الحمد لله و المنة مجاری حالات اینجای بین عاطفت ربانی حیرت انخواه
 اجبا بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیما بین نواب همایون ما و اعلیحضرت بادشاه و سبحاه
 فرما فرمای مالک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش مصالح واقع شده و مانیز جهت ترفه احوال
 خلایق و عباد الله رضا بان دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته الپچیان معتبر آمد و شد
 نمودند و هر چه طرفی که امری که گروه خاطر نور بوده باشد واقع نیست وظیفه اینکه آن سلطنت و عدالت
 و دستگاه همیشه که شیوه فرخنده اتحاد و حسن بوالوقت و داد مرغی و سلوک داشته پیوسته یا من اخلص باللال
 مکاتیب صداقت عنوان و صحایف نمودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر نور همایون است
 که همیشه از احوال ایشان خبر دار باشم و الپچیان که میفرسید ویر تر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین
 طرف نیز ویر روانه شوند بعد ازین بر خلاف گذشته عمل نموده فرست پناه مشارالیه را زودتر روانه گردانند

و بحسب آنکه در مابوایشان از راه شکی بفریخت بیکدیگر تزد و توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
 خبردار تو انم بود مبعی از عساکر منصوره را الفتح و تسخیر و ولایت کبچ مکران مامور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی
 باندک توجهی مفتوح گشت زن بعد تزد و با سالی میسر است بعضی از حکایات عم غفران پناه آن عالیجاه
 زبانی سادت و عزت آثار حایقی قنبر گفته بودند که بعضی از شرف رساند شاره الیه عرض شد که این الیوم هر گونه
 مصلحتی که منظور و مکرور خاطر الیور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایب حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
 توجیه حصول آن موصول گرد چون عرض تجدید مراسم الفت بود زیاده الطناب ز رفت ایام سلطنت و اقبال
 بانا در سال کبیر اوست و حسب که از عنایت ایزدی بعد از روی بسیار فرزند جگر بند که اشرف خاندان
 قطب شاهی بوده روز و شبته بست و ششم شهر شوال المکرم سنه مذکور از نهادن خانه عمه مقدم بود و نهادن خانان
 زنان او را سلطان محمد عب الله مرزبانم کرده انواع سرت و سرور و موفور بوقوع آورد و ظلایق را مال مال
 احسان کرد ایند پنجمان عشره عرض شد که این مولود را باید که بعد القضاای دوازده سال بدید اطرز
 مشرف شوند لهذا بر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود سپردند و در سنه کبیر اوست
 پنج حسب که فرزند دیگر متولد گشت چون فیما بین هر دو مولود تفاوت دوسال بوده جناب سیادت و نقابت
 دستگاه معنی مالک اسلام میر محمد مومن حیا قطع تاریخ از نظر گذرانید این ایات از آنست قطعه میان هر دو
 چو آمد تفاوت دوسال بچو خواهی از بی تاریخ نشان شوی سهر به حساب سال یک از کا بخش جانها جوی
 ز کا بخش بنجانها حساب آن دیگر به حسین بیگ صاحب دیده بخت را ماده تاریخ یافته گویند چون سلطان محمد
 قطب شاه در سنه کبیر اوست و حسب اراده نمود که بی عالی در بلده حیدرآباد متصل حایرناز بنا کند که در
 تمام مملکت دکن بی نظیر بوده باشد هر گاه پایه بسی که بکوشی شهرت تیار کردید حکم کرد هر کس که نماز پنجگانه
 او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا شده باشد باید که سنگ اول تمینا و تبرکاز دست خود در پایه اش
 اندازد هر چند سی بلین نمودند و یکس بر نه آمد کرد و شخص صادق القول است کردار از بر نجات بحضور آمدند

یکی تقسیم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا کرده است اما یکروز در نماز صبح در وقت
دوم طلوع آفتاب گشت دیگری باطهار آورد که من نماز صبح را اگر چه بر وقت ادا کردم لکن برای رفع شبهه
انگاده هم نمودم که وقت قریب تر به طلوع آفتاب رسیده بود و دیگر هیچ نماز از من برگزفتنانش پس سلطان
محمد خود بر نیاست قسم بغلا زانوش داد که کرده نموده که چون قوت جناب ندای گجایه جل نشاید که خانه
آورای نامی کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من برگزفتن قضا کرده است
سه روز نماز تجرد من نیز گاهی برگزفتن آنکه دید رنگ بر سر خود برداشته در پایه بسی انداخت هرگز
شخص مذکور هم نگهها بر داشته شرک سلطان گشتند هر روز او و سب پسر را تهر داده خدمت انصاف فرمود
سبحان الله و بحمده زبانی که باوشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان
آن عهد چگونه خواهند بود درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود
هزار کس برای خیر نفع حاضر میشوند و تقسیم های منقطع خود را میسریند و خواهان انعام و اکرام باشند
نه خوف و اجاب سالار و نه اندیشه از رسول الهی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه حقیت
از شر الیوا حقوق آداب خلیفه که خداوند مجازست بلکه با هم استزاکت که با چیه فریب عاقلانه ضرورانه
کار خود کردیم و فائده برداشتم چه نماز و کرام تقوی و طهارت در پیولا اوقات شبانه روزی ما در کرد
فریب میگزروم معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب نیسان و باوشاهان آلفیه بوده باشد
بنای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قیام است و بس و تا بهت خواهد بود و الحمد لله و الله
که از افضال ایزدی سلطان العصر آن حضور پر نور بندگان عالی بادشاه ما را او ام الله اقبال اولیا
شانه از یکی هزار و از اندکی بسیار این می و شما بصفا تهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است
که شب و روز در خلافت پروری پیش میگذرد باین همه الطاف قلوب ما بدینان شکر گذار خداوند
حقیق و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گرفته ما را در حالات پراگنده انداخته است الله تقدیر

و تعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قام جهان بر سر بسیار ایستاد و از آموین الغرض چون سلطان محمد بنای مسجد بنود چهار هزار کما فی و دویست هزار معمار و دویست هزار سنگ تراش چالاک دست مستبین دار و غده اش که میرزا فیض الدین بیگ نام داشت و رنگی چو دهری که همزمنه خان خطابش بوده گردیدند و اینها هم مصروف تیاریش بودند و سنگ از کوهی که متصل موضع کلن بیاض چهار گره از بلده حمید را با دست جنوب بود گرفتند چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند عتیق کعبه را گویند زاد الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبدالله خلف خاقان مذکور تیاری مسجد جاری بود و در عهد سلطان ابوالحسن تانی شاه و اما در سلطان عبدالله چون در سنه یک هزار و نود و هشت هجری او رنگ زیباد شاه خلد مکان تصرف دولت خاندان قطب شایه گردید خاک ریزه و غیره از اندرون و واقعاتی مسجد بر آورده کار آنگه سباره کنایه و خانه وسطی که کشاده بود دیوار کشیده خانه کوچک متصل منبر ساخته سخن و حوض دیوار اطراف و دروازه با و برج کلان هر دو باز در حال سا و پیشانی و گنبد هر دو باز و کنایه کلسها کا طبع طلا نصب کنند و بگرد مسجد موسوم گردانید چنانچه طول مسجد هفتاد و در عرض چهل و سه و ارتفاع از زمین تا سقف بست و یک در عمده داخل ساده پیشانی و گنبد هر دو جانب پانزده در عمده و کلس طلا کار سیزده در عمده است معزادار و غده عمارت مسجد مذکور عرضی بجناب خلد مکان گذرانید که تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ هشت لک روپیه مصرف ریده است و هنوز بعضی کارهای ضروری باقیست اگر خداوند نعمت یک لک و پیر دیگر محنت فرمایند و قسیرک طاقها در واقعاتی هر دو باز و عقب مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرری که استادان کار بالاقاضا قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شکر نام بادشاه دین پناه بر صفحه روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بران بستند و آوردند بیت کار دنیا کسی تمام نکرد و هر چه گیرند مختصر گیرید معاذ الله معاذ الله برای زریل که هیچ مالیت در پیش نظر بادشاهان

قطبشایه نداشت چیزی را کار فرموده هم چنین مسیحی عالی شان را که در تمام اقلیم هند نظیر و شبیه خود
 ندارد بی زیب و زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواق گردانید او تعالی شان را
 را از تنگ چشمی نگاهدارد که بد واقعه است مخصوص شاهان را عاصی محرر اوراق در سینه بکیزار و دوصد
 و پنجاه و یک همه شب غره و لقیعه چون بر قبر حضرت خلد مکان بفاطمه شرف گشت عرض کرد که جناب
 بی سبب و بی جهت مسافت بعیده طی فرموده و مملکت محال شسته که او را چون دکن متصرف اولیای
 دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسیح و شان شوکت خانه متبرکه جناب الهی یک ملک رو بر
 را برین فرمودند چه قیامت بود و کدام نقصان مال خاصه سرکار جناب میگروید آخر نام مبارک بانصورت
 نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس و حیف هزار حیف سی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظهور کرد و
 همه بر باد رفت هر گاه حال جناب چنین باشد بحال سپماندگان جناب چه رسد هیچ از جواب با صواب
 سر فرزند فرمودند سبحان الله جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احقاد خویش بنیاد
 سالهای سلطنت سلاطینان دکن را بر باد دادند درین زمان که سینه بکیزار و دوصد و پنجاه و هشت هجرت
 و ابو الطغر ببادشاه بادشاه غازی بر تخت طاوس شاه جهان آباد میر آرامی دارند فقط در حرم بلده
 مذکور حکم ایشان جاری نیست تا به دیگر بلاد و امارات و اماکن چه رسد دنیا جای گذشتی و گذشتنی است
 انحلکم الله و الملائک لله برحق است در راسته قلعه محمد که متصل سمت غربی کاروان مسیح خرد کرد نقشه
 و ترکیب و تیاری بروج و غیره عجیب و غریب است و آن را دوطری مسیح میگویند اصلش انیکه موسی خان نام
 امیری بود قطبشایه که بعنوان وار و نعلی بر تیاری که مسیح معمور بوده و او را فی روپیه و متری بطور تخریر
 مقرر کرده میداوه بودند چون رخم تخریر نمود در آن میان تیاری مسیح مذکور ساخت تا حال نام
 او و مسیح هم قایم است اینهم خوبی قسمت و نیست توان گفت انما الاعمال بالنیات فی الواقعی است آنچه
 چون هر اسباب مسیح با ختام رسید تاریخ ختم تیاری از معنی تیاری که مسیح سینه بکیزار و یکصد چهارم بر پارچه

شکست مردم قوم کرده بالای پیشانی دروازه کلان نصب نموده اند معجزه آنچیکه باغ محمدشاهی میخانه
 در سینه یکزار و سیست و چهارم سکه خرج لکها متصل دولتخانه شاهای در عهد سلطان محمد قطب شاه
 با حدیث در آمده بود درین زمان اثری از ان و از محی ثنات سلطان مغفور نیز باقی نیست آورده
 اند که چون سلطان محمد وسعت قلعه محمد نگر و بلده حیدرآباد موافق گنجایش کارخانجات شاهای و
 بود و با مثل امر او خوانین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالش تکلیفگی مکان
 از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسید خواست و گفت که قلعه دیگر محاذی قلعه محمد نگر گول کنده
 جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعه باشد که بین و همین بفرمانت عمارت
 سازند و اوقات خود را بسر برند لهذا قلعه دیگر بنا نهاد و موسوم سلطان نگر ساخت اول مسجدی
 در وسط قلعه تیار کردند و عید گاه او با حدیث در آورده در تیاری دیوارها و دروازه ها و عمارتها
 شاهای اتمام فرمود در همین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بگشته تر و با خطاطا آورد
 تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبداللہ فرزند جگر بندش هر گاه قائم مقام او گشت
 بنامی قلعه مذکور را مبارک ندانسته همچون حالت و آنگذشت نه لاکه چون پنج بنامی قلعه نوا پنجه
 در آلمیان از دیوارها و غیره تیار شده بود در آمد و درین ایام مشهور لقبه کنه است و عید گاه کنه نیز که
 جانب شرق بلده مشهور آفاق است عید گاه هون قلعه نوا است که سلطان نگر موسوم گشته بود چون
 اعظم الامرا اسطو جاه مدار المہام سرکار و ولتھار بنامی قلعه سرور نگر بنام سرور و افرا بگیم سنگو جو خویش
 نمود برای تیاری آنجا هم سنگهای تیار از دیوارهای قلعه کنه مذکور حسب الحکم حضرت عفراتاب
 بکار آورد قلعه سرور نگر اگرچه قلعه کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشه عجیب دارد و نهایت
 خوش آب و هوا و فضا چنانچه حضرت بندگالعالی مدظلہ العالی حضور پر نور جناب باو شاه ماناظر الدرد
 آصفیاء آدام اللہ اقبال در سینه یکزار و دو صد و پنجاه و ششت همه آبادی قلعه سرور نگر

از سر نو کنانیده بسبب خوش آب و هوای آنجا در اندرون قلعو کهنه چاه وسیع عمیق و باغ دلچسپ
 کلان پراز همه اشجار سیوه و انهار باحی رات در آورند که با تمام میر غلام حسین خان منصب دار بر دوش
 عای محراب و اوراق بر روز دستگی تازه میشود و در تاریخ قطب شاهی مرقوم است که چون مزاج سلطان محمد از
 منج اعتدال بر وجه کمال برآمد عبد الله سیراز را که مشهور سلطان عبد الله است و در آن ایام
 دوازده ساله بود فرمود که شمار و بر و ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت باز
 جناب قدس الهی که شافی مطلق است استدعا نمایند که دعای شما بدرجه حاجت خواهد رسید بحکم
 شهنشاه مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش بکمال خضوع و خشوع بدیر استدعا نمود
 و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام نهایت الحاج برای صحت مزاج مبارک در درگاه ایست
 عاجز نایبها کرده است انشاء الله تعالی غم قریب صحت عاجز الخیب حضور میشود سلطان محمد خوب
 بر روی پسر بدیر ملاحظه نموده از قیافه اش در یافته فرمود که ای فرزند شما برای استحکام سلطنت
 خویش بکمال خضوع و خشوع دعای بسیار کرده آید و آن در جناب قدس از روی مقرون با حاجت
 شد حال طمع از زندگانی مانیت ندارند که در تقدیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد
 خوب گردید که از جمله ضروریات بود خاطر ما نیز جمع گشت و فی الواقع چنین بود پس فرمود الحال شما
 متوجه بند و بست امورات سلطنت خود باشید که وقت وداع قریب تر رسیده است سبحان الله
 جلش از عقل کامل عاقلان کم از کم است بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد پیر سخت شد حکمای
 یونان و مصر جمع شدند مقول یونانیان اینک در پانزده روز بعد منسرج و سهل صحت کامله خواهد شد و
 معروضه مصریان همینکه در عصر روز با استعمال مائزه های محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقول
 یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که
 مار صبر پانزده روز نیست که فرزند جاگربند من و حالت بقیاری و تکمل لعل بلده من صبر را کار فرموده

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بر روز سوم که مائمه دادند از حدت آن در سنه یک هزار و چهل و یک پس برای سیر بهشت برین روح پر فتوح آن بادشاه دین داخل فرسوس بامین همین گردید حادثه روداد که هیچ چشمه ندیده و گوشه نشینده علما و فضلا عصر و ارکان دولت و اکابر روزگار و دشمنان بدش جنازه اش را بر دوشته در رنگر فیض مدفون کردند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گنبد عالیشان هنوز قائم است مدت سلطنتش است سال و کسری مدت

حیاتش چهل و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبدالقدوس قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبدالقدوس قطب شاه بر روز تولدت پدر بزرگوار خود بخت سلطنت موردی گشت امر او خواست و وزیران به اتفاق دست اطاعت به بیعت داده نذر تنیبت جلوس گذارینده جشنها نمودند و او پیر و پادشاه سپاه و عسکرت و امر او و وزیران دولت متوجه شده همه را فراموش حال سرور گردانید و تعمیر عمارت پرداخت چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی حوشش ظاهر است هرگاه حوض انقدر وسیع و بزرگ باشد اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود مردمانیکه بچشم خود بر آید دیده و سیر یاد آید آن کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیاتخان که از نو دسال عمرش تجاوز کرده بود زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسبع عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوان زبردست قوی بازو بلند قامت لیوی کاغذ اگر دست گرفته بخواست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد هرگز تا به سقفش نمیرسید پس تا دیگر بلندیش چه رسد همدان گویند بکنیز از حجره در آن میان بودند که مردم تماشا اندر و نش رفت راه بر آمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سکان عمارت که همیشه در آن مکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه مای برودند و تماشا کنانیده

بیرون می آوردند و انعام بامی یافتند هر چند کوشش کردند که بر اینهمانی عقل خویش بیرون آیند هرگز
 میسر نمیگردید اما مکانی کرد و بروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر لواب
 مغفرت باب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود با حدیث در آوردند و باقی عمارت عالی
 شکسته و ریخته شده که از چوبینش و سنگهای آن عمارت دیگر با حدیث درآمدند اما از ازل عمارت
 گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش هم فواره ها بودند و بنواره پایه ذات عمارت دیگر هیچ باقی
 نیست و برای تیار می گوشه محل سه لک و چهل هزار روپیه بخرج درآمده بود و بجهت تعمیر و تزیین باغ
 و عمارت باغ لنکم پلی سه لک روپیه مصرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را
 بسخن آشنایان کرد و درینوا نکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدر آباد است که صاحب سجاوه و فقراء
 ایشان در آن نکیه میباشند حضور پر نور و ام اقبال از نوبت دیو میهم هم سفر از فرموده اند تا دیوار
 قفقاز مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا رفتن از بالای دیوار مذکور عجایب است آنجا
 دیده خوانند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر که بسیار نهادند که ایشان لبته بود و لطف
 خود بزرگتر نشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را اشعار خود ساختند چون سبب الحکم
 سلطان عبدالعزیز قطبشاه بزرگ مذکور را در باغ لنکم پلی آورده هجوم طوایف رقص و تزلزل و تزلزل
 و چو شش آنها در حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پرند نظیر ایشان در آوردند آنوقت
 فقیر مذکور همیشه فرمود که آن اصل است و این به نقل اوست هر چند پرسی شده بسیار پرسیدند دیگر
 حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبدالعزیز را در ویل خانه سواریش بودند که از بزرگی از
 مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد بر همین کی ازین هر دو ویل مذکور اکثر سوار میشد یکی را
 صورت بیگفتند و دیگر را صورت می نامیدند تا حال کویچه صورت صورت در حیدر آباد متصل است
 کلان پل قدیم مشهور است آورده اند که بتاریخ بست و هفتم ماه ذی الحجه و قضا سلطان عبدالعزیز

سوار حوضه سورت نام فیل با ساز و سر انجام و پاکر و غیره طلائی سوار شده اراده قلعه محمد نگر گولکنده
 نمود فیل مذکور همینکه آب دریای سوی و جوش طلاطم او را دید بی اختیار است و بهوت گشته بغیلبان
 را کشیده زیر انداخت و سر صحرای آورده بر چند پادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد و بیخ تبر
 موافقت نکرد و ناچار چند شب و روز فیل بر جا که خواست میزنت و می استاد بقول شاعر بیت
 رشته و گردنم افکنده دوست بدمی بر دهر جا که خاطر خواه اوست به العرض این نقل عجیب و غریب است
 که عقل را در آن راهی نیست و فی الواقعی چنین بوده که با تمام آمد حیات بخش سلیمان
 عبدالرشید زوجه سلطان محمد دختر سلطان محمد فی قطب شاه که را بعت ال و رانی وقت خود
 بودند و صفات بسیار مشهور بحیات مان صاحب انداز فرط محبت پسر خویش آب و طعام بر خود حرام کرده
 کوسها اطراف بلده حمید را با دهر برداشت نوشته های طعام و کوزه های آب آویخته تا زیر هر درخت که
 فیل است باینده سلطان از آب و طعام محروم نماید تا سالخ ماه ذی الحجه یعنی تا بنظر آمدن طالع محرم همین
 حادثه کبری عاید حال خلق الله بود که در مهلاک هلاکت گرفتار بودند چون بوقت مغرب حیات مان حساب
 موصوفه طالع ماه خرای محرم را چشم گریان و دل بریان مسایه نمود و جناب حضرت ابا عبد الله الحسین جگر بند
 جناب فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیه و علیهما عرض کرد که یا امام شهید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر
 بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمده از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خانه شاهی لنگر طلا
 بوزن چهل من نخچه تصرف نمیکند و پرای فیل مست لنگری بنزد در کمر سلطان عبدالرشید غلام شهاب
 پیاده از قلعه محمد نگر گولکنده تا بمکان حسینی علم اندوزان بلده آورده بفقرا و ساکنین ساوات و علما
 و فضلا و غیره ارباب احتیاج تقسیم خواهیم کرد و سجان الله تحقیق تر رسید که بجز و نیت کردن حیات مان جناب
 موصوفه و فقتهای همون آن و زمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود بر آمده در اختیار سلطان درآمد و
 آنچه که سلطان حکم کرد بر خلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکه سلطان روانه قلعه گردیده بر در دولت

رسیده بایستاد و از نیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت مادر سلطان حکم کرد که سلطان تاسن آوا
 ندر که بصرف اعتقاد قبول کرده ام بجانم آرم داخل محل نشوند هرگز هرگز پس زرگران تمامی بلده و قلعه
 اطلیبیه زنجیر چل من بخت تصرف از طلا ای احمد تیار کنانیده در کسر سلطان بسته با شربت چیل من
 پنجه مسخر سفید با کلاب پیرهنه بالای فرش محمل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
 لنگر طلا ای راوشربت را تقسیم کنیت کرده بودند تقسیم کنانیده چون این مقدمه باین طور ظهور آمد مردمان
 آنوقت برای مراد های خویش لنگر های طلا و نقره و بعضی از کلهها بقدر رتبه و رومی خود با و کمر اطفال
 بسته هر سال می آوردند چنانچه تا الان همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان ماشینی زیاد
 است که بتکلفها و مطراق با بلبوس شاهی لنگر های آرد و نذر هایگز را نذر با کیفیت اصل حقیقت تبرک
 عظیمه حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف و درختی بجای زبان علم
 نصب کرده است سیف بستی حضرت امام هادی با هم جعفر صادق علیه الصلوٰة والسلام است که علی آقا
 نام غلی از وی با عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد
 مری بادشاهان قطبشاه بیه که مجاوران دارند همین مقدمه ثابت گردید معجزه انبیا و بقره قلوب خلائق
 از همه قوم که سجود در گاه معزای آن امام ذوقها الا احترام اندک از سلخ نومی الحجی تا و هم محرم بلکه تا چهل
 بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله را جوع کامل بان در گاه معلماست که شاید خوارج هم اگر با سبنا ظاهر
 مستغفرت نشوند اما در ولها ای خود قابل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدرآباد
 و خلقت این شهر هم از برکات همین تبرکات مصنوع و محفوظا و مامون اند از بهر بیلیات القصر چون خبر
 در و این تبرک سلطان محمد قلی قطبشاه رسید بزارجان تصدیق شده است تقبال نموده و در بلده حیدرآباد
 آورده مکانیکانیا موجود است برای استاد نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بنوازشهای
 بیکران شانه خوشنود و راضی ساخته بقیع مقام خدنگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال در همین مکان

در عشره محرم علم مبارک را استادمینوده باشند چنانچه سبب کلام و چاه موهوم بنام علی آقای مذکور
 بر سر استه کلام متصل علم مسطورا حال قایم و مشهور است اول مکان غیبی رویه بود و در اب یک نبسته
 علی آقای عهد خود این مکان شرق رویه را که تا دین زمان سنه یکزار و صد و پنجاه و هشت هجری
 موجود و کمال استحکام مسجود خلقت است تعمیر و چنانچه تاریخ بنای مکان سنه یکزار و یکصد و پنجاه
 و یک هجری در پهلوی والایان بر سر حجره مرقوم است و خود هم در پهلوی دیگر و حجره مظلوم تقبل در آمده
 در فون گشت و بر سالی قریب ده هزار روپیه نقد و طلا و نقره و مرادی علمی در جمع میشود و آنچه بالا
 بالا است بدست میر و محسوب نیست حق غریب است بعد ایام چهارم هر چهار حسه در قیامین تقسیم کرده و بگیرند
 درین ایام هر یک سال بر هر حسه دار از سر کار مقرر شده که با هم جنگ و جدل نکنند چرا که آمدنی عشره محرم
 اگر چه جمع شده تقسیم میاید اما آمدنی تمام سال که بر هر حسه پنجمی آید بدست هر کس می افتد بگیرد و دیگر را
 خبر نمیکند و با هم قصه و قضایای سید نمایند لهذا از سر کار تقسیم سال بسال مقرر یافت حالانی فسادند
 خلیف عیدگاه بلده حیدرآباد هم از حسه داران آنجا است معتمد از سر کار دولتدار آصفیه جاگیر چهار
 هزار روپیه برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است و راجه چند لعل هزاره بهادار از فرط اعتقاد خود
 بوقت و گزینمال مقرر کرده اخراجات آن بذات خویش میدهند درین زمان و در سینه مینیت مهندگان
 عالمی در ظل العالی حضور پر نور و فوزند و نیاز خلق الله راجه در علم مبارک مذکور و چه در علم فعل حسب
 و چه در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده روی دروازه دبیر کوره و چه در عاشورخانه باوشای
 و دیگر عاشورخانه و امام باطنه و غیره که خلایق لنگرامی آزند و نذر و نیازهای میگذرانند صدی و نهایی
 نیست مفضلاد و ذکرا حوال عشره محرم الحرام باز قیام خواهد آمد التماسا الله تعالی گویند و تقلم آورده اند
 که سلطان عبدالعزیز قطبشاه را سوای سه دختر فرزند یکسزا و تخت و تاج باشد بچو و نه آمده چنانچه
 دختر کلان لشهرزاده محمدرضا خلیف کلان عالمگیر بادشاه بوقت ورود شهرزاده مذکور بلده حیدرآباد

دراز و جانش آورده هر کار را می گیر برای اخراجات برگ قبول دختر مذکوره داده بودند و او شترزاده
 مذکور در همین چند سال از در فناء بار بقا خرامیدند که چند آن مشهور و معروف نشدند و دختر در بیابانی
 سید بزرگ نجیب العرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شترزاده از نو خویش
 داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر در ویم صاحب اولاد شده بکمال عمیق سرور گذر وقت
 خویش میگذرانید و آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردید و مشهور
 گشت سلطان خبر و رویش یافت مقدم او را مقدم دانستند با عزت و اکرام تمام فرود آورد و هرگاه سلطان
 از سید محمد و اموال خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال بن مردم یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
 است ای سید محمد و اموال عرض کرد که سید بزرگ نجیب العرفین و عا اینخان است لهذا سلطان عبدالعزیز
 دختر خود را مقرر نمود که با او بدو تمامی اعیان و اعززه مطابق مرضی سلطان رضی گشته روزی سید
 مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبدالعزیز شاه حاضر بود سلطان متوجه تالش
 شده پرسید که حال و اموال سید محمد در ولایت شما چگونه دیده آید و حسب و نسب ایشان چگونه است بی نهایت
 تکلف عرض نمایند سید احمد بلا مال اندیشه عرض کرد که خاندان ایشان بدیه بزرگ نش است حسب و نسب ایشان
 بسیار صحیح و کریم العرفین اندامها همیشه سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان به کرامت اکثر بخانه آمده
 در کتب او داده فائده برداشته اند سلطان عبدالعزیز سخنش را شنیده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او این
 اظهار طلال آمد اما چون این خبر به سید محمد و اموال رسید داغ بر دل گشته از غم و غم و غم و غم
 اظهار بیست و قیت که هم شروع نشاوی که مقدم باشد عمل آید چیزی در وجه خود دختر کلان سلطان را گفته
 که ای مرد بجال تباه از ولایت ایران امیدوار و در این باره گردیده البتای فراوان من کرد و نظر من مندی
 و عاجزی او بجمع امور زمین نشین خاطر پادشاه نموده بدامادی مقرر ساختم و او بر خلاف من به شریعت
 ذکر بزرگان مرا بالعکس بر اعلوم مراتب و درج خویش باظهار آورد سلطان را لازم بیان حضرت

بهر مادی خود سر فر از نغمه پند که نالایق است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ و اگر برخلاف معروضه من که صریح حرمت ریزی من در تمامی خلایق
 و بر انا حق کرده مشهور آفاق نمود سر فر از خواهند فرمود و دیگر من رو بر روی میخس روی خود را نخواهم
 نمود و بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر باوشاه هستی مختارید زوجه اش جواب داد که فی الواقع من
 دختر سلطان ام لیکن مراد در این شباهت اند و حواله شما کرده پس هر چه حال شما باشد همون احوال من
 بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را بیدریغ بختا شما خواهم کرد که خوشنود دس
 زندگانی من همراه زندگانی شماست هر گاه شما نباشید زندگی من بچه کار خواهد آمد سید محمدر خوشوقت
 شد و گفت صلاح نیست شما اینقدر را ببادر خود اطلاع نمایت تا او شان نیز آگاه باشند پس دختر سلطان
 ببادر خود نیز اطلاع نمود مادرش باوشاه را اندرون محل طلبیده ازین معامله مطلع و آگاه ساخت
 باوشاه بر هم شده گفت که سید محمد مگر مالک اولاد من نیستند که مختار باشند اختیار بدست من است بر کس
 که خواهم بدم پس فوراً برآمده بمردم کارخانجات فرمود که همین وقت سرانجام شادی همیاسازند طرف
 ماجرا این کرد که وقت ابو الحسن تانی شاه که در اقر برای قریب سلطان عبدالعزیز بود بامید واری زامادی
 سلطان در جناب مرشد خود حضرت شاه راجو صیب قبل که گنبد عالی ایشان بیرون دروازه غازی بنده
 بلده حیدرآباد است مغرب واقع است و آنجناب چند واسطه اولاد ایجاد جناب محمد دوم دین و دنیا حضرت
 سید محمد بنده نواز گیبور از اندام من می بود و آنحضرت نیز مشا را لیه را مژده و امادی سلطان داده بودند
 چون رسم سابق دختر خود سلطان عبدالعزیز بوقوع آمد ابو الحسن نیز بجناب محمد دوم عرض حال خویش نمود
 میسوا امروزم سابق بطور آمد آنحضرت فرمودند که خدام خانقاہ بخوره های گلی را بطور سوبه مانی
 که سلطان نقل و باو ام و غیره پر کرده بجانغذ مرغ و زرد و سبز آراسته در صحن خانقاہ بگردانند و گویند که این
 دختر کلان لشکر است که بخانه عروس دختر سلطان عبدالعزیز رود و نیز بر زحمت بندی جناز دست مبارک خود